

تحلیل نسبت تفکر نقاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (ت ن ~ ت ع ~ ا ت خ)

سیدحسین حسینی*

چکیده

این مقاله به تحلیل نسبت تفکر خلاق و تفکر نقاد با مسأله تحول علوم انسانی می‌پردازد و از این‌رو پس از اشاره به ویژگی‌های پنج‌گانه اندیشه سیستمی، اندیشه عمیق، قدرت طبقه‌بندی، اندیشه منضبط، و اندیشه خلاق، یکی از نقاط مشترک نقد و خلاقیت را در مسأله نوآوری دانسته و جریان تحول علوم انسانی را به آن گره می‌زند. سپس با پذیرش این فرض که تفکر خلاق مانند تفکر نقاد، امری ذاتی و غیرآموزشی نیست، از نحوه تقدم و تأخر این دو پرسش می‌کند و برای پاسخ، به مؤلفه‌ها و شاخصه‌های این دو سنخ تفکر می‌پردازد. با توجه به مؤلفه‌های بیست‌و‌چهارگانه تفاوت تفکر خلاق با تفکر نقاد، مقاله مدعی است که می‌توان از رویکرد تقدم تفکر خلاق بر تفکر نقاد دفاع کرد چراکه اکثر شاخصه‌های مهم تفکر نقاد، در ادامه و تکمیل شاخصه‌های تفکر خلاق قرار داشته و از سوی دیگر شاخصه‌های تفکر خلاق، از قابلیت تبدیل و تعمیق با ویژگی‌های تفکر انتقادی برخوردارند.

در نهایت تفکر خلاق در قلمرو علوم انسانی، مقدمه تفکر انتقادی و آن نیز مقدمه تحول علوم انسانی قلمداد شده است و بر این برنهاد تاکید می‌شود که روند تدریجی و دورانی این دو بر یکدیگر تأثیر می‌گذارد. اهمیت نقد فراگیر در حوزه علوم انسانی به معنای توجه به فراگیری مؤلفه‌های بیست‌و‌چهارگانه تفکر انتقادی در این زمینه است.

کلیدواژه‌ها: تفکر خلاق، تفکر نقاد، تحول علوم انسانی، نقد متدیک، روش‌شناسی.

* استادیار فلسفه و روش‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، drshhs44@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۸



۱. مقدمه

ریچارد پل و لیندا الدار، نویسندگان کتاب "ماهیت و کارکردهای تفکر نقادانه و خلاقانه" در مقدمه این کتاب بیان داشتند که یکی از هدفهای آنها، رفع راز آلودگی از تفکر خلاقانه و تفکر نقادانه و ابهام زدایی از این تصویر رایج است که این دو با یکدیگر تضاد دارند (با این توجیه نسبتاً غلط که یکی، «ناخودآگاه» بوده و دیگری، مبتنی بر «فرآیندهای عقلانی خودآگاه» است). اگرچه این کتاب، در هم افق دانستن تفکر خلاقانه و تفکر نقادانه پیش رفته و در عین حال به تفاوت آنها اشاره می‌کند به این نحو که کار یکی، «آغاز اندیشیدن» و دیگری، «تداوم و ارزیابی اندیشه» است (ر.ک: پل، ۱۳۹۶، ص ۱۳ و ۲۱) (۱)؛ اما با وجود این، تحلیل دقیق و روشنگری از ویژگیهای خاص این دو تیپ تفکر بدست نمی‌دهد. شاید به دلیل آنکه یکی از مشکلاتی که معمولاً این دست نوشتارها و عموم کتاب‌های پیرامون خلاقیت و تفکر انتقادی با آن روبرو هستند؛ فقدان یک نگاه جامع، و از سوی دیگر، فقدان نگاه نظام‌مند به مؤلفه‌های خلاقیت یا نقد است. به عنوان نمونه در همین کتاب، از سنجه‌های فکری نه‌گانه‌ای برای ارزیابی و نقد اندیشه، سخن به میان آمده است مانند: وضوح، درستی، دقت، مناسبت، عمق، همه‌جانبه‌نگری، منطق، اهمیت، و انصاف؛ و نهایتاً نویسنده کتاب، اندیشه خلاقانه را مستلزم پای‌بندی به این سنجه‌های فکری دانسته است (ر.ک: همان، ص ۶۱)؛ اما جدای از ابهام مفهوم دقیق هر یک از این سنجه‌ها، امکان هم پوشانی آنها با یکدیگر، و فقدان جامع‌نگری در احصاء همه مؤلفه‌های لازم، پرسش اساسی این است که نسبت هر یک از این سنجه‌ها به دیگری چیست؟ آیا حد و اندازه و اهمیت هر یک از این سنجه‌ها، به یک اندازه است؟ کدامیک از این عناصر، بر دیگری اولویت داشته و یا مقدم بر دیگری است؛ یا اینکه صرفاً عناصری متفرق، پشت سر هم ردیف شده و در کنار هم قرار گرفته‌اند؟ معمولاً هیچ‌گونه نظم و ترتیبی در قرارگیری این عناصر وجود ندارد حال آن که اگر سهم و میزان تأثیر هر یک از آنها مشخص شود، می‌توان در نقد و ارزیابی اندیشه، وزن لازم را برای هر کدام تعیین کرد. با این همه، کتاب پیش‌یاد به نکاتی توجه نموده که میتواند مقدمه‌ای برای ورود به طرح مسأله این مقاله و روشنگر اهمیت و نقاط اشتراک و اختلاف این دو دسته تفکر باشد مانند:

۱. اندیشه سیستمی

نکته مهم درباره سیستمی اندیشیدن این است که؛ هرگونه آفرینش معنا، بصورت سیستمی از معناها در ذهن صورت می‌یابد و این امر از ویژگی‌های ناگسستنی اندیشه ذهنی انسان

تحلیل نسبت تفکر نقّاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (سیدحسین حسینی) ۳

قلمداد می‌شود که آفرینش هیچ معنایی بدون مسلّم گرفتن معناهای دیگر امکان‌پذیر نیست (ر.ک: همان، ص ۲۲).

۲. اندیشه عمیق

تفاوت ذهن حافظه محور و ذهن تعمقی، یکی از محورهایست که در اثر توجه به آن، به تفاوت اندیشه‌های ظاهراً تیز و چابک پر حافظه اما کم عمق، با اندیشه‌های عمیق و دقیق اما بی حافظه منجر خواهد شد؛ به گونه‌ای که برای نمونه ذهن داروین و نیوتن و آینشتاین، در مواجهه با پرسش‌های فکری، بجای آن که به حافظه و واکنش‌های سریع اتکاء کند، دقیق بود و به پشتکار و تأمل بی‌وقفه تکیه می‌کرد؛ داروین می‌گفت هیچ وقت نتوانستم یک تاریخ یا یک خط شعر را بیشتر از چند روز به یاد بسپارم (ر.ک: همان، ص ۵۱).

۳. توان طبقه‌بندی

اهمیت و قدرت طبقه‌بندی از ویژگی‌های ذهن خلاق نقّاد است. به بیان رونالد کلارک، آینشتاین می‌گفت، من هیچ زادمایه خاصی ندارم، فقط بی‌نهایت کنجکاوم و یکی از بزرگترین استعدادهای فکری او، هم در مسایل کوچک و هم در مسایل بزرگ، جدا کردن حواشی بی‌ربط مسأله از اصل مسأله بود (ر.ک: همان، ص ۵۳). بی‌تردید این اصل، یکی از خطوط محوری در مطالعات روش‌شناختی علوم انسانی محسوب می‌شود که بایستی به آن بهاء داد.

۴. اندیشه منضبط

توجه به انضباط فکری در اندیشه ورزی و تلاش برای حرکت به سمت فهم‌های ضابطه‌مند نیز یکی از مولفه‌های ضروری محسوب می‌شود (ر.ک: همان، ص ۸۳)؛ با اضافه کردن این قید توضیحی که مهم‌ترین راه دستیابی به انضباط فکری، پیروی از روش درست اندیشیدن است یعنی اهمیت دادن به مطالعات متدولوژیک و سپس گزینش بهترین روش برای طی مسیر صحیح اندیشه‌ورزی. بی‌تردید این مسأله می‌تواند بصورت طبیعی مانع خودمحوری شود. بنابراین ضروری است در این دست مباحث، بر معضل بکار نگرفتن روش یا نادرست بکار گرفتن روش تفکر، تأکید بیشتری صورت گیرد.

۵. اندیشه خلاق

در کنار موارد یاد شده، توجه به اهمیت پرورش نیروهای خلاق ذهن به وسیله تفکر انتقادی اهمیت دوچندان دارد یعنی توجه به این اصل که خلاقیت، صرفاً یک فرآیند ذهنی خام نیست و برای پرورش آن نیازمند بکارگیری تفکر انتقادی هستیم (ر.ک: همان، ص ۱۰۳).

۲. نسبت نقد و خلاقیت با تحول علوم انسانی

حال پرسش این است که چگونه می‌توان نسبت نقد و خلاقیت را با مسأله تحول علوم انسانی تحلیل نمود؟ نخست، به تبیین چند مفهوم پیش روی می‌پردازیم:

علوم انسانی (Human Sciences) در اینجا در معنای وسیع آن مورد نظر است یعنی علمی با ساختارهای نظری و تجربیدی که از انسان و مسائل پیرامون آن سخن می‌گویند چراکه یکی از نشانه‌های تمایز علوم انسانی با سایر علوم، نگاه مفهومی و ذهنی و تجربیدی آن است (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۲، ص ۱۶ و ن.ب: وبر، ۱۳۹۲، ۱۳۰ و ۱۶۲)؛ اما در معنای کاربردی، مقصود از علوم انسانی، مجموعه دانش‌های تخصصی و دیسیپلین‌های (Discipline) شناخته شده در چهارده رشته-گرایش‌های علمی است شامل: علوم فلسفی، علوم تاریخی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی، علوم اجتماعی، علوم تربیتی، علوم روانشناسی، علوم حقوقی، علوم مدیریتی، علوم زبان‌شناختی، علوم ادبی، علوم جغرافیایی، علوم الهیاتی، و علوم هنری (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۷ الف و ن.ب: دیلتای، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۳ و ن.ب: سروش، ۱۳۶۶، ص ۲۱ و ن.ب: آریایی‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۳ و ۲۶۹). در این برداشت، علوم اجتماعی در زیرمجموعه بزرگ علوم انسانی قرار داده شده است؛ هر چند گروهی برآنند بین «علوم انسانی» و «علوم اجتماعی» (Social Sciences) مطابق با آنچه در سنت دانشگاه‌های آمریکایی (برخلاف سنت دانشگاه‌های فرانسوی) وجود داشت، مرزگذاری نمایند (ر.ک: دورتیه، ۱۳۸۶، ص ۱۷)، اما در این مبحث هم‌رأی با ژولین فروند، از تعبیر علوم اجتماعی استفاده نکردیم چرا که علوم اجتماعی تنها به دسته‌ای خاص از علوم انسانی مربوط می‌شود و نه همه آنها (ر.ک: فروند، ۱۳۷۲، ص ۴). علاوه بر این از عبارات ژان پیازه در کتاب «شناخت‌شناسی علوم انسانی» و آلن راین در کتاب «فلسفه علوم اجتماعی» نیز چنین برمی‌آید که تمایز ماهوی بین این دو وجود ندارد (ر.ک: دورتیه، ۱۳۸۶، ص ۱۸ و ن.ب: راین، ۱۳۶۷، ص ۹۸).

مقصود از تحول و تولید علوم انسانی نیز، تحقق دانش‌ها و رشته‌های تخصصی جدید و دیسیپلین‌های نو (متفاوت با آنچه در اختیار هست) و پویا (مستمرأ در حال رشد و نو شدن)

تحلیل نسبت تفکر نقاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (سیدحسین حسینی) ۵

در چهارده رشته - گرایش های علمی پیش یاد است. در پاره ای دیدگاه ها حتی تولید علم جدید به معنای نفی نظریه های گذشته قلمداد شده است (ر.ک: پوپر، ۱۳۸۹: ۲۹۲). بی گمان، تغییر و تحول در علوم و نوگرایی در علوم انسانی، صرفاً در نام و نشان و عناوین یا جنبه های فرمالیستی رشته های تخصصی شناخته شده صورت نمی گیرد بلکه تحول در محتوای علوم مدنظر است یعنی تحول در مؤلفه ها و عناصر ساختاری تشکیل دهنده علم مانند: ۱. مسایل علم، ۲. روش ها، ۳. مبادی، ۴. مبانی، ۵. منابع، ۶. پیش فرض ها، ۷. فرضیه ها، ۸. تئوری، ۹. موضوع، ۱۰. انگیزه ها، و ۱۱. کارکردها (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۷: ۳۱۸؛ حسینی، سید علی اکبر، ۱۳۹۴: ۲۱۷). پس، تحول علوم انسانی به معنای نو شدن و پویایی یک یا چند و یا تمامی مؤلفه های یازده گانه ساختاری علم است؛ هر چند پاره ای از این عناصر مانند تئوری ها، از درجه اهمیت بیشتری برخوردارند.

بدون تردید در مسأله «تحول علوم انسانی»، سهمی از نقد و خلاقیت وجود دارد. یکی از نقاط مشترک نقد و خلاقیت، نوآوری و توجه به امر جدید است و هنگامی که از تحول علوم انسانی سخن می گوئیم، بدنبال ایجاد و ابداع امری تازه هستیم، تا بتوان جهان و مسایل پیرامونی را بهتر و دقیق تر تحلیل کرد و آلا با اصرار صرف بر داشته های کهن و پیشین یا محدود و محصور شدن بر آنها، نه سخنی از تحول معنادار دارد و نه نقد و خلاقیت. اگر درصدد تحول علوم انسانی در جامعه علمی هستیم، راهی نیست جز این که میان اصحاب علوم انسانی (یعنی متفکران، اندیشه ورزان، و دانش پژوهان آن)، سازوکارهای تفکر انتقادی و تفکر خلاقانه را آموزش داده و آنها را ترویج کنیم. جای تعجب بسیار است از کسانی که سخن از تحول علوم انسانی می رانند ولی نه راهی به آداب علمی و آداب اخلاقی نقد دارند و نه از ساختارها و بافتارهای ذهن خلاق بهره برده اند (پیرامون مساله تحول در علوم اجتماعی معاصر ن.ب: گولدرن، ۱۳۶۸، ص ۲۰۲ و ن.ب: استین، ۱۳۹۷، ص ۶۳). (۲)

۳. تقدّم یا تأخر؟

بدینسان مساله مقاله، چگونگی تقدّم و تأخر تفکر نقادانه و تفکر خلاقانه نسبت به یکدیگر است؛ و هم اکنون بر اساس مقدمات پیش، بهتر میتوان این پرسش محوری را صورت بندی نمود که: آیا از تفکر خلاق، به تفکر نقاد دست می یابیم یا تفکر نقاد، مقدمه تفکر خلاق است؟ این پرسش با پذیرش این فرض است که تفکر خلاق هم مانند تفکر نقاد، امری ذاتی، غیرارادی و غیرآموزشی نیست؛ اما اهمیت این پرسش در چیست؟

اگرچه تفکر نقاد با تفکر خلاق، دارای مرزهای نزدیکی هستند ولی با وجود این، مرزهای متفاوتی نیز دارند؛ یعنی ضمن پذیرش وجوه مشترک، ناپستی این دو تیپ تفکر را با یکدیگر یکسان دانست چرا که از مؤلفه‌های برابری برخوردار نیستند و از ساختارهای متفاوت ذهنی بهره می‌برند. با این فروض، جای این پرسش است که کدامیک بر دیگری مقدم است؟ شاید از تقدّم یکی بر دیگری بتوان در نظام آموزشی و پژوهشی علوم انسانی استفاده کرد تا بر اهمیت و بهاء دادن به مؤلفه‌های تفکر متقدّم، تأکیدی دو چندان داشت.

تقدّم در اینجا به معنای اصل و فرع دانستن نیست که یکی را بر دیگری ترجیح داده و امر متفرع را به کنار بزنیم چرا که این دو سنخ تفکر، لازم و ملزوم یکدیگرند اما از آنجا که در مقام گزینش ساختارهای برنامه‌ریزی تحول علوم انسانی؛ چه در امر آموزش و یا زمینه‌سازی‌های پژوهشی، ناچار از انتخاب شیوه‌ها و مدل‌های اجرایی هستیم، پاره‌ای از مولفه‌ها بر دیگری، مقدم داشته می‌شوند و اهمیت تحلیل پرسش فوق نیز همین است. ظاهراً ریچارد پل و لیندا الدر در کتاب خود، به وضوح، از تقدم و تأخر تفکر خلاق و تفکر نقاد سخن نگفته‌اند ولی اشاره کرده‌اند که این هر دو، دستاوردی فکری‌اند که جنبه خلاقانه؛ فرآیند پدیدآوردن، و جنبه نقادانه؛ فرآیند ارزیابی یا داوری را راهبری می‌کنند و هر دو، دو سویه جدایی ناپذیر تعالی فکری هستند و بدینسان غالباً از رابطه متقابل این دو سخن می‌گویند (ر.ک: پل، ص ۲۱ و ۲۸). اگر مؤلفه‌ها و شاخصه‌های تفکر خلاق و تفکر نقاد را برشمریم، بهتر می‌توان پیرامون این پرسش، به تصویر درستی دست یافت و در این صورت، چند مسأله روشن خواهد شد:

اولاً: این دو تیپ تفکر، فرآیندی ذهنی‌اند.

ثانیاً: از شاخصه‌های مشابهی برخوردارند و بسیار به یکدیگر نزدیک هستند.

ثالثاً: مکمل هم می‌باشند.

و رابعاً: مقدم داشتن هر یک، به معنای اصیل دانستن یکی نسبت به دیگری نیست.

بر این مبنا پاره‌ای از مؤلفه‌های این دو سنخ تفکر را که نسبت به سایر شاخصه‌ها، چشمگیرتراند، در مقابل با یکدیگر چنین برمی‌شمریم:

تفکر نقاد (انتقادی) critical thinking	تفکر خلاق Creative thinking
۱. ذهن وقاد هدفمند	۱. ذهن وقاد و قوی، اما خام
۲. تمایز امور	۲. خلق ایده‌های نو و مبتکرانه
(تفکیک اشتراکات از اختلاف‌ها و کاستی‌ها از امتیازات)	(نوپردازی و نوگرایی)

تحلیل نسبت تفکر نقاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (سیدحسین حسینی) ۷

- | | |
|--|---|
| ۳. قدرت تصور و خیال‌پردازی | ۳. ذهن استدلالی
(بی‌جویی دلیل و برهان) |
| ۴. فرضیه‌سازی و مسأله‌پردازی | ۴. قدرت تبیین و تحلیل مسایل |
| ۵. تصور وجوه گوناگون یک مسأله
(و توان ابداع احتمالات) | ۵. نظام‌مندی احتمالات
(توجه به ربط و مناسبت مسایل با یکدیگر) |
| ۶. کشف مسایل | ۶. حل و تحلیل مسأله |
| ۷. کنجکاوی و پرسشگری محض
(ذهن سوال محور)؟ | ۷. کنجکاوی جهت دار، ضرورت‌پژوه و نگاه اقتضایی
(ذهن تعجب محور)! |
| ۸. نظرپرداز و مفهومی (مفهوم‌پردازی) | ۸. نظریه‌پرداز و موضوعی (مسأله‌مند) |
| ۹. استقلال فکری | ۹. فکر ضابطه‌مند
(محدود به قواعد اندیشه‌ورزی و منطقی) |
| ۱۰. آفرینش‌های ذهنی آزاد
(و بی‌هدف) | ۱۰. نگاه منصفانه و متعهدانه |
| ۱۱. طرح ایده‌های مختلف و متفاوت | ۱۱. انتخاب و گزینش یک ایده |
| ۱۲. جزئی‌نگر | ۱۲. کلی‌نگر |
| ۱۳. تهی از داوری و قضاوت | ۱۳. همراه با ارزیابی و داوری |
| ۱۴. ابهام و عدم وضوح | ۱۴. واضح و شفاف
(ضرورتاً) |
| ۱۵. اجمالی و غیرتفصیلی | ۱۵. تجزیه مسایل و خرد کردن |
| ۱۶. سطحی و صوری و غیرنظام‌مند | ۱۶. عمیق و دقیق و نظام‌مند |
| ۱۷. نگاه پسینی و رو به جلو | ۱۷. نگاه پیشینی (به داشته‌های قبلی) |
| ۱۸. خیال‌پردازی‌های گاه متناقض | ۱۸. پای‌بندی به نظم منطقی (اصل سازگاری) و کشف
تناقضات و ناهماهنگی‌ها |
| ۱۹. ذهنیت ردیف‌انگار
(استقرایی ناقص) | ۱۹. ذهنیت جامع‌نگر
(توجه به همه ابعاد یک مسأله) |
| ۲۰. نگاه توصیفی و تبیینی | ۲۰. مطالعه مقایسه‌ای و تطبیقی |
| ۲۱. غیر روشمند (غالباً) | ۲۱. روشمند و واجد متدولوژی |
| ۲۲. فاقد الگو و مدل | ۲۲. بدنبال الگو و مدل |
| ۲۳. به اقتضای طبیعت طبیعی ذهن | ۲۳. پُرشور و دارای حساسیت زیاد |
| ۲۴. نمود جنبه ممتازبودن اندیشه
(فضیلت ذهن) | ۲۴. نمود جنبه خردورزی اندیشه
(دوره رشد و ورزیدگی ذهن) |

با توجه به مؤلفه‌های بیست و چهارگانه مذکور (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۷ج، و نیز: هم او، ۱۳۹۶الف و نیز: هم او، ۱۳۹۴، ص ۲ و ص ۳)، بعید نیست بتوان از رویکرد تقدم تفکر خلاق بر تفکر نقاد دفاع کرد چرا که اکثر شاخصه‌های مهم تفکر نقاد، در ادامه و تکمیل شاخصه‌های

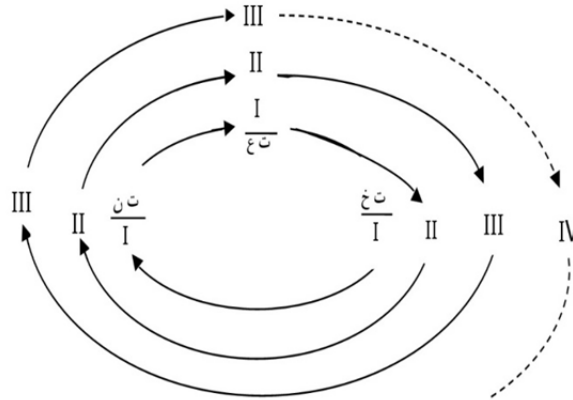
تفکر خلاق قرار دارند و به بیان دیگر، شاخصه‌های تفکر خلاق، از قابلیت تبدیل و تعمیق، با ویژگی‌های تفکر انتقادی برخوردارند.

این امر نشان می‌دهد اگر مؤلفه‌های متفاوت این دو تفکر، در مواردی با یکدیگر تضاد هم داشته باشند، اما تناقض ندارد و می‌توان از یکی به دیگری رهنمون شد. بنابراین ذهن خلاق، به خوبی این استعداد و توانایی را دارد که تبدیل به ذهنی نقاد شود و ذهن نقاد، ذهنی خلاق است که از ویژگی‌های مازاد تفکر انتقادی نیز بهره برده است و از چیزی بیش از مؤلفه‌های تفکر خلاق برخوردار شده است.

به عبارتی می‌توان تفکری خلاق داشت اما تا مرحله پیشرفته تفکر انتقادی پیش نرفت و درحقیقت، در دوره آغازین اندیشه‌ورزی، به جنبه ممتاز بودن ذهن و التزامات و کارکردها و منافع آن بسنده کرد؛ و به لازمه، به دوره ورزیدگی ذهن (که نمود جنبه خردوری و داشته‌های ذهنی عمیق و نظام‌مند انتقادی است) صعود نکرد که در این صورت، در مرحله نخست اندیشه‌ورزی متوقف ماندیم؛ و از جانب دیگر، می‌توان از تفکر خلاق تا مرحله تفکر نقاد پیش رفت و امتیازات مؤلفه‌های ذهنی خلاق را زمینه امتیازات بیشتر تفکر انتقادی قرار داد. مگنو معتقد بود تفکر نقادانه نتیجه فراشناخت است (ر.ک: آقابابایی، ۱۳۹۹، ص ۴۰ و ن.ب: مایرز، ۱۳۸۶، ص ۹).

۴. چرخه تحول علوم انسانی

بنابراین در حوزه علوم انسانی، به هر دو تفکر خلاق و تفکر نقاد، نیازمندیم. تفکر خلاق در قلمرو بزرگ علوم انسانی، مقدمه تفکر انتقادی و آن نیز، مقدمه تحول علوم انسانی است و این روند بصورت تدریجی و دورانی بر یکدیگر تأثیر و تأثر گذارده تا متعاقباً در هر دوری، الزامات و مؤلفه‌های متناسب با دور خود را بیافریند و روند تحول علوم انسانی، رو به رشد، پیش رود.



نمودار چرخه بیضوی سه ت
 ت خ: تفکر خلاق
 ت ن: تفکر نقاد
 ت ع: تحول علوم انسانی

اگرچه برای شروع این چرخه، بایستی بر سازوکار مؤلفه‌های اصلی تفکر خلاق در قلمرو وسیع علوم انسانی، تأکیدی دو چندان داشت، اما در ادامه و تداوم حرکت چرخه تحول علوم انسانی، اهمیت تفکر انتقادی و الزام بر تحقق مولفه‌های آن در دامنه وسیع علوم انسانی، به مراتب بیشتر از تفکر خلاق است. اگر پیاده‌سازی مؤلفه‌های تفکر خلاق برای راه‌اندازی چرخه تحول لازم است، اما تکمیل و تداوم و رسیدن به اهداف تحول، تنها از مسیر تحقق مولفه‌های تفکر انتقادی می‌گذرد.

اصولاً خلاقیت در علوم انسانی بدون مسأله نقد ممکن نیست و در این ردیف، اهمیت نقد روشمند را نباید از یاد برد. یکی از راههای دامن زدن به تفکر انتقادی در حوزه علوم انسانی، نقد روشمند مقالات، کتب، نظریه‌ها، مکاتب، و پارادایمهای علمی موجود و مطرح است. چنین نقد فراگیری در داشته‌های علمی معاصر، بهترین زمینه برای تحقق تحول واقعی علوم انسانی خواهد بود که بدون آن نمی‌توان فاصله واقعی خود را بین آنچه در دست داریم با آنچه باید به دست آوریم، بدرستی تشخیص داد. نقد روشمند فراگیر، می‌تواند اشتراکات و اختلافات و نیز امتیازات و کاستی‌های علوم انسانی معاصر را، به خوبی نمایان سازد و این خود، یکی از مقدمات تغییر و تحول علوم انسانی است (ن.ب: حسینی، ۱۳۹۶ب). از این رو تأکید بر عنصر روشمندی در نقد به معنای دوری از نقدهای ژورنالیستی و عامیانه و بی‌قاعده و بدون

ضابطه است و همین تأکید است که جامعه علمی را وا می‌دارد تا به آموزش و پژوهش پیرامون نقد روشمند بهاء دهد (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۴، ص ۳ و نیز: هم او: ۱۴۰۱، ص ۷۵ و ن.ب: Popper, 1994, p 159).

ضرورت و اهمیت نقد فراگیر در حوزه علوم انسانی به معنای توجه تام به فراگیری مؤلفه‌های بیست و چهارگانه تفکر انتقادی در این قلمرو است یعنی تلاش برای رونق جنبه‌های خردورز ذهن پژوهشگران این حوزه؛ و البته با اولویت دادن به تقویت توانایی‌های ذهن استدلالی، فکر ضابطه‌مند و نظم‌منطقی داشتن، قدرت تبیین و تحلیل مسایل، نظریه‌پردازی مسأله‌مند، نگاه اقتضایی، کلی‌نگری، عمق و دقت، وضوح و شفافیت، نگاه پیشینی به مسایل، ارزیابی و داوری، و انصاف و تعهد.

۵. نقد تحول محور

اما پرسش پسینی و تکمیلی این است که تفکر نقادانه‌ای که میتواند در حوزه علوم انسانی منشاء تحول شود، کدامیک از انواع نقد است؛ «نقد به مثابه متد» یا «نقد به مثابه رویکرد» و یا «نقد به مثابه فلسفیدن»؟ تفاوت این سه دسته نگاه، می‌تواند اهمیت و ضرورت مسأله نقد و نقش‌آفرینی آن را در جامعه علمی و به‌ویژه در قلمرو تحول علوم انسانی روشن سازد. پیش از بازیابی این سه منظر، یادآوری این نکته بایسته است که آنچه در این مقاله طرح می‌شود مبتنی و ناظر بر مقالات پیشین نگارنده در باب مسأله چیستی مفهومی «نقد علمی» و مؤلفه‌های «پژوهش» و «نظریه‌پردازی» است (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۹ الف، ص ۲۲ و ۲۵).

۱.۵ نقد به مثابه متد

در این منظر، روش‌های مطالعاتی در حوزه علوم انسانی، اعم از روش‌های پژوهش و روش‌های نظریه‌پردازی بوده و روش پژوهشی نیز شامل سه دسته: روش کیفی، روش کمی، و روش نقد می‌شود. از این رو نقد در این دیدگاه، به مثابه یک روش در عرض روش‌های کیفی و کمی و قسمی از انواع پژوهش خواهد بود؛ یعنی نقد به مثابه روش (Method). (درباره تفاوت واژه‌های روش، رویکرد، و پارادایم ر.ک: حسینی، ۱۳۹۹ ب، ص ۷۳ و ن.ب: گولدنر، ۱۳۶۸، ص ۱۴۴). بنابراین تقسیم‌بندی، روش‌های پژوهش، مشابه روش‌هایی‌اند که معمولاً در کتب روش تحقیق به بحث گذارده می‌شوند اعم از روش‌های پژوهش کمی مانند: رویکردهای پوزیتیویستی یا روش‌های پژوهش کیفی مانند: پدیدارشناسی، مردم‌نگاری، نظریه بنیادی، تحقیق

تحلیل نسبت تفکر نقاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (سیدحسین حسینی) ۱۱

اقدامی، روایی و تاریخی، تحلیل گفتمان، و غیره. در این زاویه دید، روش‌های پژوهشی در عرض روش نظریه‌پردازی؛ و پژوهش، مقدمه نظریه‌پردازی تلقی می‌شود و نیز می‌توان از سه قسم روش نقد یاد کرد یعنی:

- اول - روش نقد مبتنی بر رویکرد استقرایی با عنوان مطالعه خطی (از جزء به کل)؛
- دوم - روش نقد مبتنی بر رویکرد قیاسی با عنوان راهکار مطالعه عمودی (از کل به جزء)؛
- و سوم - روش نقد مبتنی بر رویکرد قیاسی - استقرایی با عنوان راهکار مطالعه ترکیبی - دورانی (از کل به جزء و از جزء به کل) (ر.ک: حسینی، ۱۴۰۱، ص ۹۵).

۲.۵ نقد به مثابه رویکرد

در این منظر، نقد از دل یک روش به‌عنوان یکی از اقسام روش‌های پژوهشی فراتر رفته و تا یک دیدگاه نظری ارتقاء می‌یابد. از سوی دیگر، مقسم تقسیم نیز در طبقه‌بندی دوم، از روش‌های مطالعاتی، به سه‌گانه‌های «تفکر علمی» تغییر پیدا می‌کند. بدین‌سان نقد، تنها به‌عنوان یک روش و متد مطرح نیست بلکه امر نقد، در عرض امر پژوهش و نظریه‌پردازی و تقسیم این دو قلمداد می‌شود. از این‌رو، نقد، نه به مثابه روش، بلکه به مثابه یک رویکرد (Approach) تلقی خواهد شد. می‌توان گفت در این دیدگاه، تفکر علمی دارای سه نوع لایه معرفتی است:

اول - تفکر علمی همراه با سائقه پژوهش محور که در این لایه، امر پژوهش و تحقیق، درمقابل امر آموزش و تعلیم تعریف می‌شود.

دوم - تفکر علمی با ساختار منتقدانه که در این بخش، نقد به‌عنوان یکی از اقسام تفکر علمی، رویکردی محسوب می‌شود در مقابل آموزش و پژوهش؛ چرا که هدف نقد در چنین رویکردی، نه انتقال اطلاعات و نه کشف نوآورانه یک مسأله علمی، بلکه نقد به‌عنوان یک لایه از تفکر علمی، درصدد تحلیل و ارزیابی علمی امتیازات و کاستی‌های یک دیدگاه است.

و سوم - تفکر علمی به‌عنوان نظریه‌پردازی که در این زاویه دید، تفکر علمی از پژوهش آغاز و سپس تا نقد و در نهایت به نظریه‌پردازی با هدف ارائه یک نظریه علمی جدید که از دل پژوهش مسأله‌مند و از مسیر نقد علمی دیدگاه‌های مشابه و دیگر برآمده، بدست خواهد آمد. بنابراین نظریه‌پردازی به‌عنوان برترین و آخرین مرحله از سلسله تدریجی تفکر علمی محسوب می‌شود.

۳.۵ نقد به مثابه فلسفیدن

در دیدگاه سوم، نقد نه به‌عنوان یک روش پژوهشی و نه به‌عنوان یک رویکرد علمی، بلکه نقد به‌عنوان یک فلسفه و به مثابه فلسفیدن (philosophize) است. طبیعتاً اگر رویکرد اول و دوم، به مباحث روش تحقیق و مطالعات روش‌شناسی، نزدیک‌تر باشد اما، این رویکرد در دل نگاه‌های فلسفی به مسأله و از زاویه مطالعات فلسفی طرح می‌شود. در این منظر، مقسم تقسیم، خود مسأله نقد است یعنی نقد به‌عنوان یک فلسفه کلی و نوعی فلسفه‌ورزی در سر تقسیم قرار می‌گیرد و چنین فلسفه‌ورزی‌ای، سرمنشاء انواع پژوهش یا انواع نظریه‌پردازی‌ها خواهد بود و از این‌رو، پژوهش در اینجا قسیم نظریه‌پردازی است و به همین دلیل هر دو از دل نقد به مثابه یک فلسفه‌ورزی خاص نشأت می‌گیرد. بنابراین، چه به پژوهش / نظریه‌پردازی، به‌عنوان یک روش پژوهشی یا به‌عنوان یک رویکرد علمی، نظر بیاندازیم، طبیعتاً در این دیدگاه (سوم)، هر دو نوع نگاه (روشی یا رویکردی) بایستی برخاسته از مقسم اصلی (نقد به مثابه فلسفه‌ورزی) باشد. بدین‌سان هنگامی که از نقد به مثابه یک فلسفه (و نه یک روش یا رویکرد) سخن می‌گوییم، این چنین فلسفه ویژه‌ای با سازوکارهای خاص خودش، انواع پژوهش‌ها یا انواع نظریه‌پردازی‌های متناسب و برآمده از چارچوب‌های فکری آن فلسفه را بدنال خواهد داشت. این امر، نشان از اهمیت و تفاوت کلی نوع نگاه سوم به مسأله نقد با دو منظر پیش را دارد. در این دیدگاه، نقد مانند یک مکتب فلسفی خاص و با وجوه ممایز از فلسفه‌های دیگر قلمداد شده و براین بنیان وقتی از نقد به مثابه فلسفیدن در مقسم تقسیم سخن می‌رود، این مقسم بایستی از تمامی ویژگی‌های یک نگاه فلسفی برخوردار باشد مانند: کلی‌نگری (در مقابل جزئی‌نگری)، نگاه بنیادی و عمیق (در مقابل سطحی‌نگری و ثانوی‌نگری)، و نگاه استدلالی و برهانی (در مقابل برخوردارهای ذوقی یا نقل‌گرایی یا تجربه‌گرایی محض).

با نظر به این تقسیم بندی سه‌گانه، تفکر نقادانه می‌تواند از منظر روشی و سپس رویکردی آغاز شود اما آنچه تفکر نقادانه را به مسأله تحول علوم انسانی پیوند زده و می‌تواند سرمنشاء تحول بنیادین باشد، نقد در معنای فلسفه ورزی است زیرا چنانچه تفکر انتقادی تا به این مرحله ارتقاء نیابد به تحول بنیادین در علوم انسانی یاری نخواهد رساند. ویژگی‌های بیست و چهارگانه تفکر انتقادی در برابر تفکر خلاق، همگی با منظر «نقد چونان فلسفه ورزی»، هم‌خوانی دارند چه اینکه از نظام مندی یا کلی‌نگری یا عمق یا جامعیت یا روشمندی یا الگومندی و یا خردورزی سخن می‌گفت و به بیانی دیگر تمامی این خصوصیات برگردانی از همان سه ویژگی بالای یک نگاه فلسفی هستند.

۶. نتیجه‌گیری

تحول علوم انسانی در محیط خلاء روی نخواهد داد و از سوی دیگر، بدون مولفه نوآوری هم سخن از تحول بی معناست. بر همین مبنا توجه به تفکر خلاق و تفکر نقاد از اهمیت دوچندانی برخوردار میشود چه اینکه نقطه مشترک این دو تیپ تفکر، مسأله نوآوری است و از جانب دیگر فعل تحول توسط اندیشوران علوم انسانی یا به بیانی دیگر، تفکر تحولی در این قلمروی اندیشه ورزی؛ یا از زاویه تفکر خلاق می‌گذرد و یا از طریق تفکر نقاد. اما نکته اینجاست که با توجه به مولفه‌های یازده‌گانه ساختاری علم، مشخص شد که تحول علوم انسانی به معنای نوشتن و پویایی یک یا چند و یا تمامی مؤلفه‌های یازده‌گانه ساختاری علم است؛ هر چند پاره‌ای از این عناصر مانند تئوری‌ها، از درجه اهمیت بیشتری برخوردارند.

از جانب دیگر چنانچه رویکرد تقدم تفکر خلاق بر تفکر نقاد را بپذیریم، نتیجه آن است که در تحول علوم انسانی، از تفکر خلاق آغاز کرده تا به تفکر انتقادی دست یابیم؛ و اگر تحول علم به معنای تحول در ساختارهای سازنده علم است، پس مولفه‌های تفکر نقاد بایستی ناظر به این ساختارها و مهمترین آنها مانند عنصر تئوری باشد. در این مسیر اما، بکارگیری اسلوب و چهارچوب‌های نقد متدیک نیز اهمیت می‌یابند چه اینکه ضرورت نقد فراگیر در حوزه علوم انسانی به معنای توجه تام به فراگیری مؤلفه‌های بیست و چهارگانه تفکر انتقادی در این قلمرو است.

آموزه نهایی مقاله این است که تقسیم بندی سه گانه منظرهای روشی، رویکردی، و فلسفی به امر نقد چنین ایجاب میکنند که، تفکر نقادانه میتواند از منظر روشی و سپس رویکردی آغاز شود اما آنچه تفکر نقادانه را به مسأله تحول علوم انسانی با نگاهی عمیق پیوند زده و می‌تواند سرمنشاء تحول بنیادین باشد، نقد در معنای فلسفه ورزی است. پس در صورتی که مولفه‌های تفکر انتقادی، با سویه فلسفه ورزی جمع شوند، این امید وجود دارد که گام‌های تحولی در قلمرو علوم انسانی برداشته شود.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک = رجوع کنید و ن.ب: = نیز ببینید (در موارد معرفی منابع برای مطالعه بیشتر و مسائل پیرامونی).

۲. این که در قلمرو وسیع علوم انسانی کشور چه باید کرد تا نقد و خلاقیت به سکه رایج تبدیل شود، سخن دیگری است؛ اما تنها به عنوان یک نمونه می‌توان از افرادی یاد کرد که هنوز در پاره‌ای دانشگاهها و پژوهشگاهها، «مقاله نقد» را مقاله‌ای پژوهشی قلمداد نمی‌کنند با این پندار خام که کار نقد، امری پژوهشی نیست و چنین تصور می‌کنند که ضرورت مسأله مندی در یک مقاله پژوهشی، با نقادی بودن آن منافات دارد، حال آنکه پرواضح است که می‌توان مقاله‌ای پژوهشی و مسأله مند داشت که در عین حال، به نقد یک کتاب یا یک نظریه و یا یک دیدگاه و یا یک پارادایم پردازد، همچنانکه ممکن است مقاله‌ای نقادانه، اما ژورنالیستی و غیرپژوهشی باشد و به هر روی، صرف نقادانه بودن یک مسأله، دلیلی بر غیرپژوهشی بودن آن نیست (در خصوص مسأله مندی نقد ر.ک: حسینی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۲)؛ گویا این عده پیرو مکتب «جان مک پک» هستند که افراط‌گرایانه معتقد بود تعلیم هرگونه تفکر انتقادی فی نفسه اشتباه است زیرا هیچ مهارت کلی‌ای با نام تفکر انتقادی وجود ندارد! (ر.ک: تونلی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۵). نتیجه آنکه تا زمانی که سیاست‌های جاری هیئت‌های تصمیم‌گیری در مراکز آموزش عالی، بدست چنین خام اندیشانی رقم می‌خورد، طبیعی است که جایی برای نقد و خلاقیت و متعاقباً تحول علوم انسانی وجود ندارد.

کتاب‌نامه

- آریایی نیا، مسعود، ۱۳۸۸، درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- آقابابایی، ناصر، ۱۳۹۹، مقدمه‌ای بر تفکر نقادانه و آموزش آن، تهران، انتشارات سمت.
- استین، موریس، ۱۳۹۷، جامعه‌شناسی در محکمه جامعه‌شناسان، ترجمه لطیف عبوضی، تهران، انتشارات ترجمان علوم انسانی.
- پوپر، کارل ریموند، ۱۳۸۹، اسطوره چارچوب در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو.
- پل، ریچارد و دیگران، ۱۳۹۶، ماهیت و کارکردهای تفکر نقادانه و خلاقانه، ترجمه مهدی خسروانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
- تونلی، جورجیو و دیگران، ۱۳۹۷، جستارهایی درباره عقلانیت، گزینش و ویرایش موسوی خوینی‌ها، تهران، انتشارات ترجمان.

تحلیل نسبت تفکر نقاد و تفکر خلاق با تحول علوم انسانی (سیدحسین حسینی) ۱۵

حسینی، سید علی اکبر، ۱۳۹۴، دفتر تربیت، جلد اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۲، نهضت تولید علم و کرسی‌های نظریه‌پردازی، تهران، انتشارات آوای نور.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۴، نقد در تراز جهانی، جلد اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۶ الف، منظومه نقد پژوهی، فصلنامه کلام فلسفه و عرفان، سال ۴، شماره ۱۵ و ۱۶.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۶ ب، نقد؛ مقدمه تحول، خبرگزاری آنا، ۲۳ دی، کد خبر ۳۳۵۷۳۵.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۷ الف، علوم انسانی در ایران؛ وضعیت کنونی و راهکارهای ارتقاء آن با بهره‌گیری از الگوی تحلیل درونی / محیطی، نشریه علمی پژوهشی پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۲.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۷ ب، از علم دینی تا توسعه فرهنگی در کرسی‌های نظریه‌پردازی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۷ ج، تحلیل الگوی نقد علمی، دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهشهای عقلی نوین، شماره ۴.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۹ الف، روش - مسأله - نقد، تهران، انتشارات نقد فرهنگ.

حسینی، سید حسین، ۱۳۹۹ ب، پرسش - نقد فلسفی، تهران، انتشارات نقد فرهنگ.

حسینی، سید حسین، ۱۴۰۱، الگوی نقد، تهران، انتشارات نقد فرهنگ.

راین، آلن (۱۳۶۷)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۶)، علوم انسانی؛ گستره شناخت‌ها، ترجمه مرتضی کتبی، جلال‌الدین رفیع و ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات ققنوس.

سروش، عبدالکریم، (۱۳۶۶)، تفرج صنع، تهران، انتشارات سروش.

فروند، ژولین (۱۳۷۲)، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

گولدنر، آلوین، ۱۳۶۸، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، تهران، شرکت انتشار.

مایرز، چت، ۱۳۸۶، آموزش تفکر انتقادی، ترجمه خدایار ابیلی، تهران، انتشارات سمت.

۱۶ جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال ۱۳، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱

وبر، ماکس، ۱۳۹۲، روش‌شناسی علوم اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر مرکز.
واربرتون، نایجل، ۱۳۸۸، اندیشیدن (فرهنگ کوچک سنجشگرانه اندیشی)، ترجمه محمدمهدی
خسروانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
هاسکینز، گرگ آر و دیگران، ۱۳۹۷، جامعه، فرهنگ و تفکر نقاد، ترجمه مریم آقازاده و دیگران، تهران،
نشر اختران.

Hitchcock, David, 2018, critical thinking, Stanford encyclopedia of philosophy.

Popper, Karl r, 1994, the myth of the framework, Routledge, London and New York.